

شهاب الدین
سهروردی

در حقیقت عشق

درس هفتم



همه موجودات در مسیر تکامل هستند

سجع

زیبایی، خوبی، نیکویی

بدان که از جمله نام‌های حُسن یکی «جمال» است و یکی «کمال» و هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند. و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالبِ حُسن اند و در آن می کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق، و عشق، هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده، روی ننماید. پناهگاه، جایگاه محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاص تر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی، محبت نباشد.

برتری عشق بر محبت و دوستی
پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه، عشق. و به عالم عشق - که بالای همه است - بتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

جمال جوئی و کمال جوئی امری ذاتی است

هر کسی لیاقت عشق را ندارد در همه انواع عشق محبت وجود دارد اما هر محبتی به عشق نمی انجامد

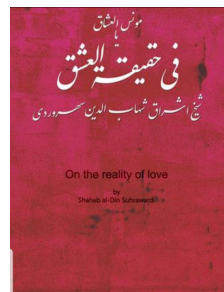
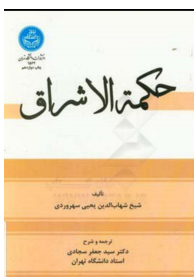
معرفت و محبت، مقدمه عشق هستند

فی حقیقة العشق، شهاب الدین سهروردی

فلسوف نامدار قرن ششم

مهمترین اثر

حکمة الاشراق



شیخ اشراق
شیخ شهید

مریم برونی - گروه ادبیات ناحیه چهار اهواز

در عشق اگر نیست شوی هست شوی
در عقل اگر هست شویی پست شوی
و این بوالعجبی بین که از بادهٔ عشق
هشیار گهی شوی که سرمست شوی

سودای عشق

محرم این هوش جز بی هوش نیست

تنها با رها شدن از اسارت خود و کنار زدن حجاب های مادی

می توان به حقیقت عشق و معرفت، دست یافت

حرف اضافه: برای

مقرر، قطعی

در عشق قدم نهادن کسی (را) مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند. عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نپندد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند. می گرداند

کنایه اقامت نکند می سوزاند

استعاره کنایه

در عشق کسی قدم نهد کهش جان نیست غیر اسنادی متمم واجب

ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطهٔ آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمد. کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب.

سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پر کین باشد، و خودرای بود. عاشقی بی خودی و بی رای بی باشد. زندگی با عشق معنا می یابد بدون عشق زندگی معنا ندارد و با مرگ برابر است

جنون عشق از هوشیاری مادی بارزش تر است

عشق، نفی خودبینی، غرور، کینه و ناپاکی است

در عالم پیر، هر کجا برآیی است غیر اسنادی جوان ظریف و نیکو اندیشه، معامله، خیال

ای عزیز! پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

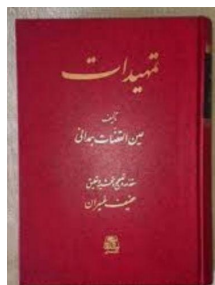
این حدیث را گوش دار که مصطفی ﷺ گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشَفَهُ وَ عَشَفَهُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُجِبِّي، وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مُجِبُّ لَكَ إِنْ أَرَدْتُ أَوْ لَمْ تُرِدْ.» گفت: «او بندهٔ خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و مجب مایی، و ما معشوق و حبیب توایم [چه بخواهی و چه نخواهی].» دوستدار

تمهیدات، عین القضاة همدانی

حکیم، نویسنده، شاعر، مفسر قرآن، فقیه و..

دارای مقام عالی در عرفان و تصوف

قرن ششم



- جمله های سه جزئی با مسند
- جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند
- جمله های چهار جزئی با متمم و مسند

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ از متن درس، **معادل معنایی** برای قسمت های مشخص شده، بیابید.
 - بیم آن است کز غم عشقت سر برآرد دلم به شیدایی فخرالذین عراقی
 - درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم
- فروغی بسطامی

۲ واژه های مهمّ املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

۳ به جمله های زیر و نقش دستوری واژه ها توجه کنید:

الف عشق، آزادی است.

نهاد مسند فعل اسنادی

ب برخی عاشق را دیوانه می پندارند.

نهاد مفعول مسند فعل

پ عشق حقیقی، دل و جان را پاک می گرداند.

نهاد مفعول مسند فعل

در جمله هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید و...) ساخته می شوند: «مسند» وجود دارد؛ مانند جمله «الف». در جمله مذکور، «مسند»، یعنی «آزادی» به «نهاد»، یعنی «عشق» نسبت داده شده است.

با برخی از فعل ها می توان جمله هایی ساخت که علاوه بر مفعول، دربدارنده «مسند» نیز باشند؛ مانند جمله های «ب» و «پ».

در جمله «ب» واژه «دیوانه» که در جایگاه «مسند» قرار گرفته است، درباره چگونگی «مفعول»، یعنی «عاشق» توضیح می دهد: در واقع می توانیم بگوییم: «عاشق، دیوانه است.» در جمله «پ»، «مسند» یعنی واژه «پاک»، کیفیتی را به «مفعول»، یعنی «دل و جان»

■ گاه **کرد** و **ساخت**، فعل اسنادی هستند، به معنی **نمود** یا **گرداند** ← نمود

او زندگی مرا زیبا کرد - ساخت

■ کرد اگر به معنای **انجام دادن** باشد، **غیر اسنادی** است ← انجام داد

■ ساخت اگر به معنای **بنا کردن**، **درست کردن**، **تهیه کردن**، به وجود آوردن باشد، **غیر اسنادی** است

معمار بنای بزرگی ساخت ← بنا کرد
این کارگردان فیلم های خوبی می سازد ← تهیه می کند، درست می کند

می افزاید؛ به بیان دیگر می توان گفت: «دل و جان، پاک است.»

بنابراین جمله هایی نظیر «ب» و «پ» را می توان به جمله هایی با ساختار «نهاد + مسند + فعل» تبدیل کرد.

عمده فعل های این گروه عبارت اند از:

- «گردانیدن» و فعل های هم معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»
 - «نامیدن» و فعل های هم معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»
 - «شمردن» و فعل های هم معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»
 - «پنداشتن» و فعل های هم معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»
- توجه:** در برخی از جمله ها، «مسند» همراه با «متّم» به کار می رود. کاربرد چنین جمله هایی در زبان فارسی اندک است؛ نمونه:

■ مردم به او دهقانِ فداکار می گفتند.

نهاد متّم مسند فعل

در جمله مذکور، «مسند» یعنی «دهقانِ فداکار»، درباره «متّم» (او) توضیحی ارائه می دهد؛ یعنی می توانیم بگوییم: «او دهقانِ فداکار است.»

■ اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه ای بیابید و بنویسید.

(الف) نهاد + مسند + فعل (..... عشقِ خوش.. سیودایی.. ایست) تو عاشق و محب مایی

(ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل (..... حیات از عشقِ می.. شنایس..) همه جهان، آتش بیند
محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند

قلمرو ادبی

۱ کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

بین آخر که آن پروانه خوش چگونه می زند خود را به آتش

چو از شمعی رسد پروانه را نور درآید پرزنان پروانه از دور عطار